

روایات تفسیری امام جواد (ع)

سیده فاطمه حسینی میرصفی*

چکیده

پاسخ‌هایی که ائمه معصومین (ع) به سؤالاتی که در خصوص معارف اسلامی و تبیین مفاهیم قرآن کریم ارائه می‌دادند، بخش عظیمی از میراث حدیثی ما شیعیان را تشکیل می‌دهد که در تفاسیر روایی و یا بالمأثور مشهود می‌باشد. تفسیر روایی از دیدگاه شیعه، روشی از تفسیر قرآن کریم مبتنی بر روایات پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) است. نویسنده در این مقاله بر آن است تا روایاتی که از حضرت امام محمد تقی جواد الائمه (ع) در خصوص تفسیر و تبیین آیات قرآن کریم به دست ما رسیده است را مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها: امام جواد (ع)، روایات تفسیری، تفسیر باطنی.

مقدمه

قرآن معتبرترین منبع معارف اسلام و معجزه جاودان رسول گرامی اسلام (ص) است؛

* دکتر و استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد یادگار امام خمینی (ره) - شهرری.

تنها کتاب آسمانی است که از تحریف مصون مانده و بشر از آوردن حتی سوره‌ای کوچک همانند آن عاجز است. سراسر نور و روشنایی است.^۱ ضامن سعادت و سرچشمه هدایت انسان است.^۲

قرآن کلام خدا و مشتمل بر معارف والای الهی است. خداوند متعال می‌فرماید: «کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» (ص، ۳۸/۲۹)؛ «این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبیر کنند و خردمندان متذکر شوند».

درک معانی و مفاهیم قرآن کریم یکی از مراتب انس و ارتباط با قرآن است و فهم صحیح قرآن مجید، متوقف بر مقدماتی است و این امر از طریق آشنایی با ترجمه آیات و مفاهیم اولیه آن، نوعی ارتباط معنا دار با قرآن برقرار می‌کند.

از آنجا که قرآن منبع اساسی دین و ایمان هر مسلمانی است، اهمیت شناخت آن مشخص می‌گردد و در این راستا تلاش برای درک معانی و مفاهیم آیات، گام بزرگی برای رسیدن به شناخت عمیق‌تر این کتاب هدایت می‌باشد و بهره‌مندی جامع و منسجم از مفاهیم قرآن در جهت پیاده نمودن آن در زندگی فردی و اجتماعی، در گرو تفسیر آن است.

شناخت روایات أهل بیت عصمت و طهارت^(ع) به عنوان ترجمان وحی و تبیین کننده معارف بلند قرآن کریم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. با مطالعه و بررسی روایات امام جواد^(ع) در منابع حدیثی و تفاسیر روایی، مشخص می‌گردد که حضرت برای تبیین و تفسیر آیات قرآن کریم علاوه بر بیان معنای لغوی واژه‌های قرآنی، به ذکر معنای باطنی و نیز تبیین تفسیری و بیان مصادیق می‌پرداختند. علاوه بر این حکمت و فلسفه احکام را بیان نموده و اخبار غیبی را بازگو می‌نمودند. همچنین در توضیح برخی مسائل و نیز پاسخ به سؤالاتی که مطرح می‌شد، به آیات قرآن کریم استناد می‌نمودند.

تعریف تفسیر

با توجه به معانی که لغت شناسان برای واژه تفسیر ارائه نموده‌اند^۳ به این نتیجه می‌رسیم که تفسیر به معنای بیان، اظهار و پرده برداری از معنای الفاظ - نه پرده برداری از جسم مادی - تکیه شده است. بنابراین خواندن به تنهایی فهم و درک صرف، پرده برداری از یک جسم مادی را شامل نمی‌شود. و از لوازم اظهار و پرده برداری، وجود خفا و

پنهانی است و اگر خفا و پنهانی نباشد باز هم اظهار و کشف معنا ندارد.^۴ تفسیر در اصطلاح نیز همان کشف مراد خداوند از لفظ مشکل، به دست آوردن مراد و مقصود خداوند از آیات در حدّ توان، فهم معانی قرآن و پرده برداری از اهداف و مقاصد آن و استخراج احکام و حکمت‌ها از قرآن، پرده برداشتن از لفظ مشکل و سعی در ازاله ابهام و خفا از دلالت کلام بر معنایی، شناخت شأن نزول آیات، قصه‌ها، آیات مکی و مدنی، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و... می‌باشد.^۵ علامه طباطبایی در تعریف علم تفسیر می‌فرماید: هویان معانی الآیات القرآنیة و الکشف عن مقاصدها و مدالیلها؛ تفسیر بیان معانی آیات قرآنی و روشن کردن مقصود و مدلول آن‌هاست.^۶

«تفسیر»، به معنای کشف و پرده برداری از ابهامات کلمات و عبارات قرآن و توضیح مقاصد و اهداف آن‌هاست. به عبارت دیگر تبیین مراد استعمالی آیات و آشکار کردن مراد جدّی آن، بر اساس قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره است.^۷

روش - منهج - تفسیر

روشی که مفسر در روشن کردن معانی - آیات - و استنباط آن‌ها از الفاظ و ارتباط آن‌ها با یکدیگر از آن پیروی می‌کند را منهج تفسیری می‌گویند.^۸ بنابراین منهج در اصطلاح مفسران به قواعد، وسایل و منابعی اطلاق می‌شود که مفسر با اعتماد بر آن‌ها به بیان معانی و کشف مقاصد آیات می‌پردازد.^۹ به عبارت دیگر مقصود از روش، استفاده از ابزار یا منبع خاص در تفسیر قرآن است که معانی و مقصود آیه را روشن ساخته و نتایج مشخصی را به دست دهد. به عبارت دیگر، چگونگی کشف و استخراج معانی و مقاصد آیات قرآن را «روش تفسیر قرآن» گویند.^{۱۰}

تفسیر روایی

فهم حقیقی قرآن به دلیل آن که کلام الهی است، تنها از عهده انسان‌های برگزیده الهی که همان پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) هستند، بر می‌آید. ایشان مفسران واقعی قرآن هستند و برای فهم قرآن باید به قول آنان تمسک جست.^{۱۱} تفسیر روایی از دیدگاه شیعیان عبارت است از توضیح و تبیین آیات قرآن بر اساس

روایات منقول از پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع)؛ این روش اولین نوع تفسیر است که هم زمان با نزول قرآن و در زمان پیامبر (ص) شکل گرفته است.

روایاتی که به صورت مستقیم با قرآن ارتباط دارند، به دو گروه کلی تقسیم می شوند: برخی از این روایات، به معرفی قرآن می پردازند و مباحثی از قبیل: جایگاه قرآن، قواعد فهم قرآن، علوم قرآنی، فضایل سور و... را در خود، جای داده اند و گروه دوم؛ روایاتی هستند که به گونه ای به بیان مراد یک آیه می پردازند و یا زمینه های فهم آیه را فراهم می کنند.

روایات تفسیری، بخش قابل توجهی از میراث حدیثی مسلمانان را تشکیل می دهند. برپایه سه موسوعه احادیث تفسیری - که در قرن های دهم تا دوازدهم تألیف شده اند - تعداد این احادیث را می توان بیش از پانزده هزار دانست.^{۱۲}

روایات ائمه معصومین (ع) کاربردهای متعددی در تفسیر قرآن دارند که از جمله آن ها می توان به بیان معانی و مصادیق و مخصّصات و مقیدات و مجملات و ناسخ و منسوخ و شأن نزول و تأویل آیات اشاره کرد.^{۱۳}

روایات تفسیری امام جواد (ع)

در روایات تفسیری امام جواد (ع) موضوعات و مسائل متعددی مطرح شده است که در این قسمت ضمن بیان روایت و شاهد قرآنی آن، به آن ها اشاره خواهد شد. از جمله این موضوعات عبارتند از:

بیان مسائل اعتقادی:

ائمه معصومین (ع) آموزش های خود در مسائل اعتقادی توحید و نفی شرک و طاغوت، نبوت، امامت، ظهور موعود و معاد را در قالب سخنان و روایات خود و نیز تفسیر آیات قرآن کریم، ارائه می دادند.

توحید و نفی شرک و اجتناب از طاغوت:

امام جواد (ع) در پاسخ به این سؤال که: «أيجوز أن يقال لله إله شيء؟»؛ رواست که بر خدا گویند چیزی است؟ می فرماید: «نعم يخرج من الحدّين حدّ التعطيل و حدّ التشبيه؛ آری، همین اعتراف به این که خدا چیزی است او را از حدّ تعطیل - بی عقیده ای به خدا - و حدّ تشبیه - عقیده به خدای مجسم - بیرون می آورد».^{۱۴}

در حدیث دیگری که از عبد الرحمن بن ابی نجران روایت شده که گفت از حضرت جواد (ع) درباره توحید سؤال کردم، و گفتم چیزی را توهم می کنم، حضرت فرمودند: «نعم غیر معقول و لا محدود فما وقع وهمك عليه من شيء فهو خلافه لا يشبهه شيء ولا تدركه الأوهام كيف تدركه الأوهام وهو خلاف ما يعقل وخلاف ما يتصور في الأوهام إن ما يتوهم شيء غير معقول ولا محدود»؛ حضرت فرمود: «آری - او را چیزی توهم و تصور می کنی - در حالتی که درك كنه ذاتش به ادرك کلی به عقل نیست و به حدود عقلی یا حسی محدود و معین نمی شود چه هر چه وهم تو بر آن واقع شود و آن را به قوه وهمیه ادراك نمائی، به ادراك کلی از هر چه باشد خدای تعالی خلاف آن است و چیزی به او شباهت ندارد و وهم ها او را در نیابند و چگونه وهم ها او را در یابند و حال آن که خداوند خلاف آن چیزی است که تعقل می شود و غیر آن چیزی است که در وهم ها متصور می گردد جز این نیست که چیزی توهم می شود که معقول و محدود نیست».^{۱۵}

از امام جواد (ع) در باب نفی شرک و اجتناب از طاغوت روایت شده که فرمودند: «من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد عبد الله وإن كان الناطق ينطق عن لسان إبليس فقد عبد إبليس»؛ امام جواد (ع) فرموده است: «کسی که به سخن گوینده ای گوش فرا دارد با این عمل وی را بندگی کرده است. اگر گوینده سخن از خدا می گوید او خدا را بندگی کرده و اگر ناطق از زبان شیطان و افکار شیطانی سخن می گوید شیطان را بندگی نموده است».^{۱۶}

بیان معنای «واحد» با استناد به آیات قرآن:

حضرت در پاسخ به برخی از سؤالات، ضمن ارائه پاسخ، برای تبیین آن به آیات قرآن کریم نیز استناد می نمودند.

در این خصوص از ابوهاشم جعفری روایت شده که از حضرت امام جواد (ع) درباره معنای: «الواحد» سؤال نمودم حضرت در پاسخ فرمودند: «الذی اجتماع الألسن علیه بالتوحيد كما قال الله عز وجل: ﴿وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان، ۲۵/۳۱]؛ کسی که همه زبان ها بر یگانگی او اجتماع دارند چنان که خدای عزوجل فرموده: «و هر گاه از آنان سؤال کنی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ مسلماً می گویند: الله».^{۱۷}

در برخی از نسخه ها به جای آیه ۲۵ سوره لقمان، آیه ۸۷ سوره زخرف آمده است که

خداوند متعال می فرماید: «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ»؛ «و اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی آنان را آفریده، قطعاً می‌گویند: خدا».^{۱۸}

بیان اسماء و صفات خداوند:

حضرت ضمن اشاره به آیه: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

(الحدید، ۳/۵۷) در دعای خود می فرماید:

«يَا ذَا الَّذِي كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ثُمَّ يَبْقَى وَيَفْنَى كُلَّ شَيْءٍ وَيَا ذَا الَّذِي لَيْسَ فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَىٰ وَلَا فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَىٰ وَلَا فَوْقَهُنَّ وَلَا بَيْنَهُنَّ وَلَا تَحْتَهُنَّ إِلَهَ يُعْبَدُ غَيْرُهُ؛ ای کسی که پیش از هر چیز بوده بعد از آن هر چیزی را آفریده بعد از آن می‌ماند و هر چیزی نیست و نابود می‌شود و ای آن که نه در آسمان‌های بالاتر و نه در زمین‌های پایین‌تر و نه در زیر آن‌ها و نه در میان آن‌ها و نه در زیر آن‌ها، غیر او خدائی که پرستیده شود، نیست».^{۱۹}

بیان نام انبیای الهی:

شیخ صدوق به سند خود از عبد العظیم حسنی^(ع) روایت کرده که فرمود: نامه‌ای به امام جواد^(ع) نوشتم، و در آن از ذوالکفل پرسیدم که نامش چه بود؟ و آیا از مرسلین بود یا خیر؟

در جوابم نوشت: «خدای عز و جلّ صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاد که سیصد و سیزده نفر آنان مرسل بودند، و ذوالکفل یکی از آن مرسلین است که بعد از سلیمان بن داوود می‌زیست، و در میان مردم مانند داوود^(ع) قضاوت می‌کرد، و جز برای خدای عز و جلّ خشم نکرد، و نام شریفش «عویدیا» بود، و او همان است که خدای عز و جلّ در کتاب عزیزش نامش را برده، و فرموده: «وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ» (ص، ۴۸/۳۸)؛ «و به خاطر بیاور «اسماعیل» و «الیسع» و «ذا الکفل» را که همه از نیکان بودند».^{۲۰}

ظهور موعود:

از امام جواد^(ع) در خصوص نشانه‌های ظهور حضرت ولی عصر^(عج) و خروج سفیانی سؤال شد که حضرت نیز به آن پاسخ دادند.

این روایت چنین است: «حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ، قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا^(ع) فَجَرِي ذَكَرَ السَّفِيَانِيَّ وَمَا جَاءَ فِي الرَّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنْ

المحتوم، فقلت لأبي جعفر^(ع): هل يبدو لله في المحتوم؟ قال: «نعم». قلنا له: فنخاف أن يبدو لله في القائم؟ فقال: «إن القائم من الميعاد والله لا يخلف اليععاد»؛ أبو هاشم داود بن قاسم جعفری گوید: ما در محضر امام جواد^(ع) بودیم و سخن از سفیانی به میان آمد و آنچه در روایات آمده که کار او از حتمیات است، من به آن حضرت عرض کردم: آیا خدا را در امور حتمی بدائی پدید می آید؟ فرمود: «آری». به آن حضرت عرض کردیم: پس با این ترتیب ما می ترسیم که در مورد قائم^(ع) نیز خدا را بدائی حاصل شود، فرمود: «همانا قائم^(ع) از وعده ها است، و خداوند خلاف وعده خود رفتار نمی کند [یعنی: خداوند وعده فرموده که کسانی که ایمان آورده اند از شما و شایستگان را خلیفه زمین گرداند]». ۲۱

معاد:

از امام محمد بن علی^(ع) درباره چیستی مرگ سؤال شد؟ که حضرت در پاسخ فرمود: «هو النوم الذي يأتيكم في كل ليلة، إلا أنه طويل مدته لا ينتبه منه إلا يوم القيامة. فمنهم من رأى في منامه من أصناف الفرح ما لا يقادر قدره، ومنهم من رأى في نومه من أصناف الأهوال ما لا يقادر قدره، فكيف حال من فرح في الموت ووجل فيه! هذا هو الموت فاستعدوا له؛ همين خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید. فقط مرگ، زمانش طولانی است و روز قیامت از آن بیدار می شوند. اگر کسی شادمانی های بی حد یا وحشت های بی اندازه را در خواب ببیند چگونه در حال خواب شادمان یا وحشت زده می شود، مرگ نیز چنین است. پس باید برای آن آماده باشی». ۲۲

درباره سوگندهای قرآنی:

روی عن علی بن مهزیار قال قلت لأبي جعفر الثاني^(ع) قوله عز وجل: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ﴾ [الليل، ۹۲-۱]؛ وقوله عز وجل ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ [النجم، ۵۳/۱] وما أشبه هذا فقال: «إن الله عز وجل يقسم من خلقه بما يشاء وليس لخلقه أن يقسموا إلا به عز وجل»؛ علی بن مهزیار می گوید به امام جواد^(ع) عرض کردم: گفتار خداوند متعال در این آیات: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ﴾ و گفتار دیگرش: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾؛ «سوگند به شب هنگامی که می پوشاند و به روز هنگامی که روشن می نماید»، «و سوگند به ستاره هنگامی که فرود آید». این سوگندها چیست؟ فرمود: «به راستی که خداوند عز و جل به هر چه بخواهد از آنچه خلق فرموده سوگند یاد می کند ولی بندگان سوگند یاد نمی کنند مگر به او عز و جل». ۲۳

بیان مراد خداوند از «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»:

از امام جواد^(ع) روایت شده که مراد از مساجد اعضای هفتگانه بدن آدمی است که در هنگام سجده باید روی زمین قرار گیرد و عبارتند از: پیشانی، دو کف دست، دو سرزانو و دو سرانگشتان بزرگ پا، که روایتش به زودی در بحث روایتی از نظر شما خواهد گذشت ان شاء الله، و همین معنا از سعید بن جبیر و فزّاء و زجاج نیز نقل شده.

علامه طباطبایی بعد از ذکر وجوه مختلف مراد خداوند از این که می‌فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (البقره، ۱۸/۷۲)؛ «و این که مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید!». چنین می‌نویسد که با در نظر گرفتن این حدیث آنچه به نظر ما مناسب‌تر است این است که بگوییم: مراد از برای خدا بودن مواضع سجده از انسان این است که مواضع هفتگانه سجود تشریحاً به خدا اختصاص دارد - نه این که غیر از این هفت عضو از بدن انسان ملك خدا نیست. نه، همه ملك تکوینی خدا هست و این هفت عضو تشریحاً هم از آن خداست. - و مراد از «دعاء» که در ادامه آیه می‌فرماید این است که «پس غیر خدا را نخوانید» نیز همان سجده است، چون روشن‌ترین مظاهر و مصادیق عبادت و یا خصوص نماز همان سجده است، و اصلاً نماز به خاطر سجده است، که عبادت نامیده می‌شود.

بیان معنای لغوی و شرح کلمات قرآنی

حضرت امام محمد تقی^(ع) در برخی از سخنان خود که در پاسخ به سؤالات اصحاب درباره معنا و مفهوم آیات قرآن کریم مطرح می‌نمودند، به بیان معنای لغوی کلمات، اصطلاحات و واژه‌های قرآنی به عنوان مقدمه‌ای ضروری برای فهم صحیح کلام الهی می‌پرداختند.

حضرت در پاسخ به سؤال حضرت عبدالعظیم حسنی^(ع) درباره معنای آیه «وَالْمُنْحَقَّةُ وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُرْتَدِيَّةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَمْ فِسْقٌ.....» (المائدة، ۳/۵)؛ «گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آن‌ها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آن‌ها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و...» می‌فرمایند:

عبد العظیم بن عبد الله می گوید: به حضرت عرض کردم ای پسر رسول خدا؛ معنای سخن خداوند عز و جل چیست که می فرماید: «وَالْمُنْحَنَقَةُ وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ»؟ فرمود: «منخنقه» آن حیوانی است که گلو و راه تنفسش را بفشارند تا خفه شود و بمیرد، و «موقوده» آن حیوانی است که بیماری پیدا کند که نتواند از جای برخیزد یا بجنبد و همچنین بماند تا بمیرد، و «متردیه» آن است که از سطح بلندی چون کوه بیفتد یا در چاهی افتد و بمیرد، و «نطیحه» آن است که حیوان شاخ داری او را با شاخش زخم زند و از جراحت آن بمیرد، و «مَا أَكَلَ السَّبْعُ» آنچه درنده ای آن را پاره کند و از آن بخورد، «وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ» یعنی آن را که برای مجسمه ای یا بتی قربانی کرده اند مگر این که حیوان را زنده ببانند و خود ذبح شرعی کنند - آن وقت حرام نخواهد بود-».

وی می گوید: عرض کردم مراد از «أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ»؛ «آنچه را که با تیرهای قمار پخش می کنید» چیست؟ فرمود: «در زمان پیش از اسلام ده نفر با هم شتری را می خریدند و با ده تیر قرعه می کشیدند که هفت عدد آن نصیب داشت و سه عدد بی نصیب، و تیرهای با نصیب را بنام فذ و توأم و نافس و حلس و مسبل و معلی و رقیب می نامیدند، و بی نصیب ها را فسیح و منیح و وغد، و آن ها را ده نفر شریک می گردانیدند و هریک قرعه ای برمی گرفت، آن سه که نام بی نصیب ها بنامشان بیرون می آمد به شرکت تمام مبلغ قیمت شتر را لزوما می پرداختند، و سپس شتر را نحر می کردند و هفت تنی که تیرهای نصیب دار بنامشان درآمده بود و پولی بابت شتر نپرداخته بودند میان خود همه شتر را تقسیم می کردند و چیزی از آن به آن سه نفر که قیمت شتر را پرداخته بودند نمی خورانیدند، و چون اسلام آمد خداوند متعال از جمله چیزهایی که بر بندگانش حرام کرد این کار بود که آن را محرم شمرد، و فرمود: «وَأَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذِكْمٌ فَسُقٌّ»؛ یعنی حرام است».^{۲۵}

بیان معنا و مفهوم عبارات قرآنی

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال سألت محمد بن علی الرضا^(ع) عن قوله عز و جل: «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ * ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» [القیامة، ۷۵/۳۵-۳۴] قال: «يقول الله عز و جل بُعداً لك من خیر الدنیا بُعداً؛ و بُعداً لك من خیر الآخرة»؛ از عبد العظیم بن عبد الله

حسنى روايت شده كه گفت: از محمد بن على امام جواد^(ع) راجع به فرموده خداوند عز و جل كه مى فرمايد: «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ * ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»؛ «[با اين اعمال] عذاب الهى براى تو شايسته تر است، شايسته تر! * سپس عذاب الهى براى تو شايسته تر است، شايسته تر!» سؤال كردم؟ فرمود: «خداوند مى فرمايد: از خير دنيا دور گردى [چنان دور گشتنى] و نيز از خير آخرت دور گردى».^{۲۶}

شرح و تفسير آيات مجمل

برخى از روايات تفسيرى حضرت امام جواد^(ع) در خصوص توضيح و تفسير آيات مجمل قرآن كريم است.

حضرت در مورد حكم مجازات گروهى راهزن ضمن بيان تفسير آيه: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (المائدة، ۵/۳۳)؛ «كيفرانها كه با خدا و پيامبرش به جنگ بر مى خيزند، و اقدام به فساد در روى زمين مى كنند، [و با تهديد اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله مى برند]، فقط اين است كه اعدام شوند؛ يا به دار آويخته گردند؛ يا [چهار انگشت از] دست [راست] و پاى [چپ] آنها، به عكس يك ديگر، بريده شود؛ و يا از سرزمين خود تبعيد گردند. اين رسوايى آنها در دنياست؛ و در آخرت، مجازات عظيمى دارند». به حكمى كه حضرت على^(ع) در اين خصوص داده اند، اشاره نموده و مى فرمايند: «فإن كانوا أخافوا السبيل فقط ولم يقتلوا أحداً ولم يأخذوا مالاً أمر بإيادهم الحبس، فإن ذلك معنى نفيمهم من الأرض بإخافتهم السبيل، وإن كان أخافوا السبيل وقتلوا النفس أمر بقتلهم، وإن كانوا أخافوا السبيل وقتلوا النفس وأخذوا المال، أمر بقطع أيديهم وأرجلهم من خلاف و صلبهم بعد ذلك؛ اگر [راهزنان] تنها مسافران را ترسانده اند، ولى كسى را نكشته اند و مالى از كسى نگرفته اند، بايد به حبس آنها دستور داده شود. و اين معنای «نفيمهم من الأرض» است. و اگر راه را بسته و مرتكب قتل شده باشند، به قتل آنها دستور داده مى شود. و اگر راه را بسته و مرتكب قتل شده و مال مسافران را هم گرفته باشند، بايد - حاكم - دستور دهد تا دست و پاى مخالف آنها را قطع كنند و سپس به دار آويخته شوند».^{۲۷}

بیان احکام فقهی با استناد به آیات قرآن کریم

در تفسیر عیاشی از امام جواد (ع) روایت کرده که معتصم - خلیفه عباسی - از بریدن دست سارق پرسش نمود، که از کجا باید دستش را قطع کنند؟ فرمود: «باید از آخرین بند انگشتان قطع کنند، و کف دست را باقی بگذارند». معتصم پرسید دلیل برای این معنا چیست؟ حضرت فرمود: «کلام رسول خدا (ص) است، که فرمود سجده باید بر هفت موضع بدن واقع شود. پیشانی و دو کف دست و دو سرزانو و دو انگشت پا، پس اگر دست دزد را از میچ و یا از آرنج قطع کنند، دستی باقی نمی ماند تا با آن سجده کند، خدای تعالی هم فرموده: ﴿أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾ و منظورش از مساجد همان عضوهای هفتگانه ای است که بر آن سجده می شود، و معنای جمله ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ هم همین است که چیزی که خاص خدا است نباید قطع شود». ۲۸.

برخی از روایات حضرت امام جواد (ع) رد بیان مسائل و احکام فقهی است.

حضرت در باب میراث خویشاوندان، ضمن استناد به آیات قرآنی می فرماید:

«أَنَّه قَالَ فِي رَجُلٍ تَرَكَ خَالْتِيَه وَ مَوَالِيَه وَ مَوَالِيَه قَالَ: ﴿أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ [الأففال، ۸/ ۷۵] المال بین الخاليتين؛ حضرت درباره مردی که دو خاله و موالیش را به جای نهاده بود، فرمود: ﴿أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾؛ یعنی: «خویشاوندان به یکدیگر سزاوارترند»، و آن گاه فرمود: «مال بین دو خاله قسمت می شود».

حضرت همچنین در بیان مسائل و احکام فقهی مربوط به روزه می فرماید: «صم حین یصوم الناس و أفطر حین یفطر الناس، فان الله عز و جل جعل الأهلّة مواقیت؛ هرگاه مردم روزه گرفتند، روزه بگیر - اول ماه رمضان - و هرگاه افطار نمودند - اول ماه شوال - افطار نما، چرا که خداوند عز و جل هلال ماه ها را برای بیان اوقات قرار داده است». ۳۰.

قرائت آیه: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

امام جواد (ع) در پاسخ به سؤال علی بن مهزیار که درباره حکم قرائت آیه: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ در نماز می پرسد، می فرماید:

علی بن مهزیار طی نامه ای نظر امام (ع) درباره فردی را جويا می شود که نمازش را با

آیه: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ شروع می کند؟

«عن علی بن مهزیار عن یحیی بن ابي عمران الهمدانی قال کتبت إلى ابي جعفر (ع)

جعلت فداک ما تقول فی رجل ابتداء ب ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ فی صلاته وحده فی أمّ الكتاب فلما صار إلى غیرأمّ الكتاب من السّورة ترکها، فقال العباسی لیس بذالک بأس؟ فکتب بخطه: «یعیدها مؤتین علی رغم أنفه یعنی العباسی».^{۳۱}

معرفی گناهان کبیره با استناد به آیات قرآن کریم

در تفسیر مجمع البیان آمده است که عبد العظیم بن عبد الله حسنی از ابی جعفر محمد بن علی «جواد^(ع)» از پدرش علی بن موسی الرضا^(ع) از پدرش موسی بن جعفر^(ع) روایت کرده که فرمود: «عمر بن عبید بصری بر- پدرم- امام صادق^(ع) در آمد، همین که سلام کرد و نشست، این آیه را تلاوت کرد: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ﴾ [النجم، ۳۲/۵۳] و آن گاه از خواندن بقیه آیه خودداری کرد، امام صادق^(ع) پرسید: «چرا سکوت کردی؟» گفت: دوست دارم اول گناهان کبیره را از نظر قرآن کریم بشناسم؛ حضرت فرمود: «عیبی ندارد، ای عمرو بزرگترین کبایر؛

۱. شرك به خدای تعالی است، به دلیل این کلام خدای عزّوجلّ که می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ [النساء، ۴/۴۸]، و این آیه که می فرماید: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [المائدة، ۵/۷۲]؛ «و کسی که به خدا شرك بورد، خدا بهشت را براو حرام کرده و جایگاهش آتش است».

۲. و بعد از شرك به خدای تعالی نا امیدی از رحمت او است، چون در این باره فرموده: ﴿إِنَّهُ لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [یوسف، ۱۲/۸۷]؛ «و از رحمت خدا مأیوس نمی شوند مگر مردم کافر».

۳. و سپس ایمنی از مکر خدای تعالی است چون خدای تعالی او را خاسر و زیانکار خوانده، و فرموده: ﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [الأعراف، ۷/۹۹]،^{۳۲}

مشورت نمودن با افراد آگاه

حضرت امام جواد^(ع) در بیان اهمیت و ضرورت مسأله مشورت نمودن ضمن استناد به آیه ۱۵۹ سوره آل عمران، به علی بن مهزیار می فرماید:

«عن علی بن مهزیار قال: کتب إلى أبو جعفر^(ع) أن: «سل فلاناً یشیر علیّ و یتخیر لنفسه- فهو یعلم ما یجوز فی بلده و کیف یعامل السلاطین- فإن المشورة مبارکة، قال

الله لنبیه فی محکم کتابه ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران، ۳/۱۵۹] فإن كان ما يقول ممّا يجوز كنت أصوب رأيه، وإن كان غير ذلك رجوت أن أضعه على الطريق الواضح؛ إن شاء الله، وشاورهم في الأمر قال: يعني الاستخارة؛^{۲۳} از علی بن مهزیار روایت شده که امام نهم^(ع) به من نوشت: «از فلانی بخواه که نظری به من بدهد، و پیش خود خیرخواهی کند، چون می داند در شهر او چه می توان کرد، و با سلاطین چگونه می توان برخورد داشت. زیرا مشورت مبارک است و خدا به پیغمبرش در قرآن مجید فرمود: گذشت کن از آن‌ها و آمرزش خواه برای ایشان و در کار با آن‌ها مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن که خدا دوست دارد اهل توکل را» و اگر آن چه او نظر دهد جائز است من نظر او را تصویب کنم و اگر نه امید دارم او را براه روشنی وادارم ان شاء الله و مشورت کن با آن‌ها در امر؛ یعنی خیرخواهی کن.^{۲۳}

نتیجه‌گیری

با مطالعه و بررسی روایات رسیده از امام جواد^(ع) به ویژه روایات تفسیری آن حضرت به این نتیجه می‌رسیم که در این روایات بحث‌ها و مسائل متعددی از جمله اجتماعی، اعتقادی، توحید، امامت، معاد، دعا و عبادات، تشویق به توبه، تشویق به کسب علم، فقهی، وصیت، غیبت و ظهور، علوم قرآنی، و... بیان شده است. بنابراین در این سخنان پیوستگی و انطباق کلام امام^(ع) با کلام وحی برقرار بوده و ارتباط عمیق و ریشه داری میان کلام امام و کلام خداوند متعال وجود دارد.

١. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (النساء، ١٧٤/٤).
٢. «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهيم، ١/١٤).
٣. صحاح الجوهري، ذيل ماده «سفر»؛ لسان العرب، ١٠/٢٤٦؛ المفردات فى غريب الفاظ القرآن الكريم/٦٣٦؛ قاموس قرآن، ٥/١٧٥، ذيل ماده «فسر»؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ٧/٣٤٩ ذيل ماده «فسر». الاتقان فى علوم القرآن، ٢/١٧٣؛ معجم مقاييس اللغة، ٤/٥٠٤.
٤. التفسير والمفسرون فى ثوبه القشيب، ١٠/١٤.
٥. مجمع البيان، ١/٣٩؛ مناهل العرفان فى علوم القرآن، ٢/٤؛ التفسير والمفسرون، ١/١٣-١٤.
٦. الميزان، ١/٤.
٧. مجمع البيان، ١/١٣؛ الاتقان فى علوم القرآن، ٢/١٩٢.
٨. المفسرون حياتهم ومنهجهم «ايازى»، ١/٣١.
٩. المناهج التفسيرية فى علوم القرآن «سبحانى» ٧٣؛ مدخل إلى ظلال القرآن الكريم «الخالدى» ٦٠.
١٠. منطق تفسير قرآن / ٢ روش ها و گرايش هاى تفسير قرآن «رضائى اصفهانى» ٢٢.
١١. تفسير قرآن وهرمنوتيك كلاسيك «عليرضا آزاد».
١٢. روايات تفسيرى شيعه /گونه شناسى و حجيت / فصلنامه علوم حديث / ١٣٨٩ / شماره ٥٥ / ٤.
١٣. درسنامه روش ها و گرايش هاى تفسيرى قرآن «رضائى اصفهانى» ١٤٠.
١٤. الكافى، ١/٨٢؛ الاحتجاج، ٢/٤٤٢؛ التوحيد، ١٠٧.
١٥. التوحيد، ١٠٧؛ الكافى، ١/٨٢.
١٦. الحديث «روايات تربيتى»، ٢/١٢٩ «به نقل از تحف العقول / ٤٥٤».
١٧. التوحيد، ٨٣.
١٨. تفسير كنز الدقائق، ١٢/١٠٨؛ البرهان فى تفسير القرآن، ١/٣٦٧؛ تفسير نور الثقلين، ٤/٦١٨.
١٩. بحار الأنوار، ٥٤/٨١؛ التوحيد، ٤٧.
٢٠. الميزان، ١٧/٢١٦.
٢١. الغيبة «للنعمانى» ٣٠٣.
٢٢. اعتقادات الإمامية و تصحيح الاعتقاد، ١/٥٣؛ معانى الأخبار، ٩٨٢.
٢٣. من لا يحضره الفقيه، ٣/٣٧٦؛ ترجمه الميزان، ١٩/٥١؛ ترجمه من لا يحضره الفقيه، ٤/٥١٥-٥١٦.
٢٤. الميزان، ٢٠/٥٠.
٢٥. من لا يحضره الفقيه، ٣/٣٤٤-٣٤٥؛ البرهان فى تفسير القرآن، ٢/٢١٩؛ ترجمه من لا يحضره الفقيه، ٤/٤٧١-٤٧٢.
٢٦. عيون أخبار الرضا^(ع)، ٢/٥٤؛ نورالثقلين، ٥/٤٦٦.
٢٧. البرهان فى تفسير القرآن، ٢/٢٨٩.
٢٨. كتاب التفسير «العباشى» ١/٣١٩؛ ترجمه تفسير الميزان، ٢٠/٩٠.
٢٩. من لا يحضره الفقيه، ٤/٣٠٤.
٣٠. تفسير نور الثقلين، ١/١٧٧.
٣١. الكافى، ٣/٣١٣.
٣٢. مجمع البيان، ٣/٦٢؛ ترجمه تفسير الميزان، ٤/٥٢٧؛ الكافى، ٢/٢٨٥؛ بحار الأنوار، ٤٧/١٩.
٣٣. بحار الأنوار، ٧٢/١٠٥-١٠٤؛ وسائل الشيعه، ١٢/٤٥.
٣٤. آداب معاشرت، ترجمه جلد شانزدهم بحار الأنوار، ٢/٧٠.